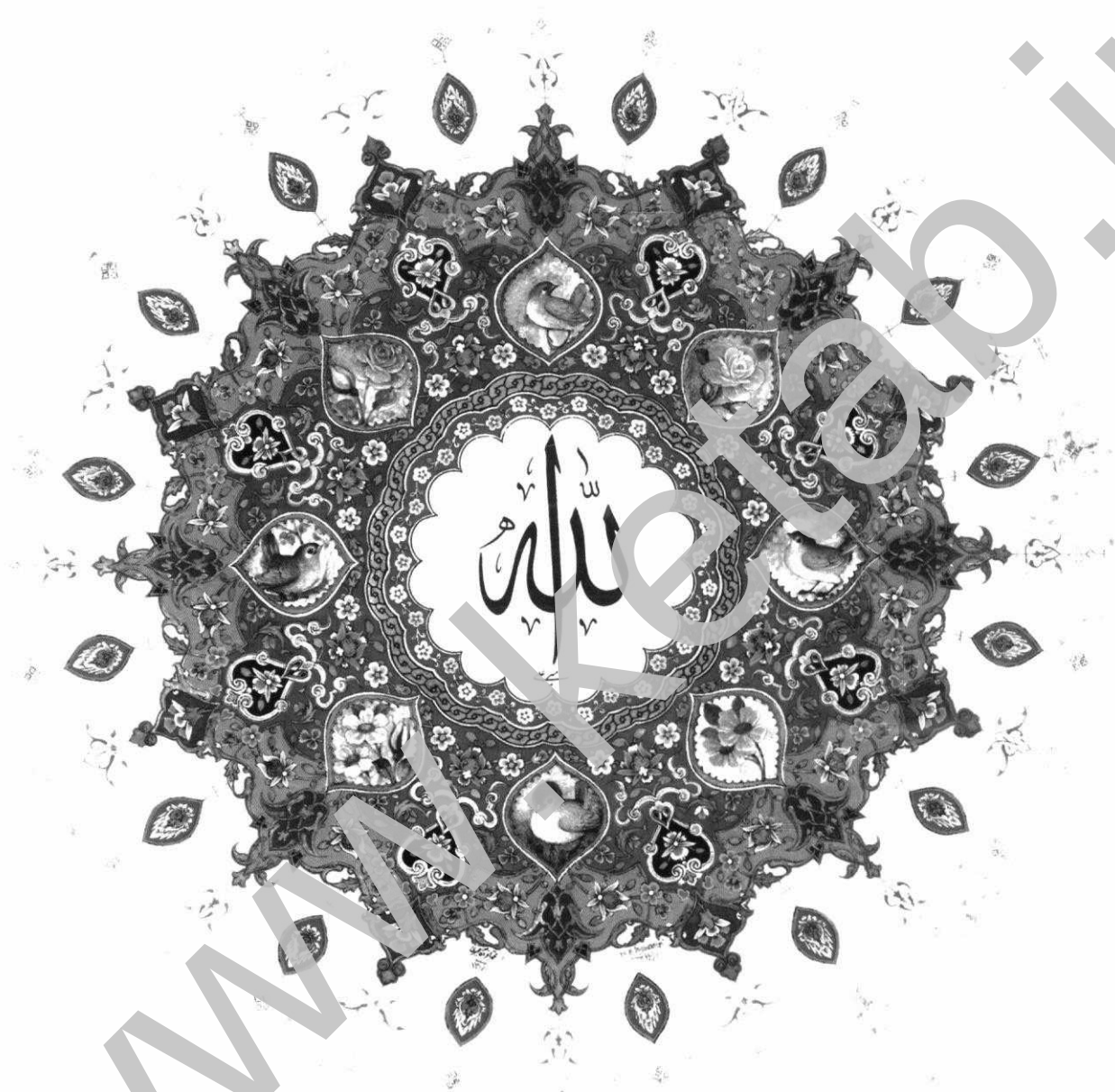




2

پهلوان پهلوان استاد مجتهد و افتخار



خط علی قلی

دکتر محمد شایان



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هر هنری کان دل آموختد برزه فسوج و فاد و خستند
چند سال پیش در موزه هنری معاصر تهران باره می‌اشمی از ناک از محمد قاسم شمس
سمنی گفتم که در موزه ی نو و پاریس بسکوی هنرمندان ایران در تهران باز هم نشسته
و بیایم چسبیده با خود همراه دارد؛

در این تابلوی یکمین شاه عباس کبیر درختی تنومند طلیاتی کپنه ده اردست ساقی مایه
شراب می‌نوشد درختی باد و ریشه خون رفته و شامه سبزه چید شاکت سر سبز گهای
چهار گوش به ارشاد که بر شاه و ساقی سایه افکند؛

هر برگ باد و از ده بیدگی و هر شاخکی با چارده برگ سر سبز فصل بخت از میرانی آغاز می‌کند
که در زنگهای شراب و خون کلاه کلیسایی گنک شاه و گلهای صلیبی تنی نایه با و مجازهای
معنی صورت الکمال مغشبه هنر جلوه خاص در نشان میدهد و هنرمندانی که در دل
دارد باطنیسان خاطر برای آیندگان بصورت تابلو زیبا و گین از خود بر جای میگذازد
به وسعت بت حافظ در چارچوب یک تصویر آرایه میدهد؛

ساقی چو شاه نوش کند به صبح گویا نامر جاخوش شب زنده آرخش

در پایان همین مجلس بود که برای نخستین بار با کارگر ایرانی استاد محمد باقر آقا میرسی ششم
اگرچه دود و دود را با آتش هندی ایشان بیگانه نبودم

همین آشنایی خوش شیرین، دیداری خجسته و دلنشین از کارخانه این سرزمین تقدیر را
داشت که گویی نگارستان چین بود و هر نفسی خود از رنگ مانی و بهارستان خسروستانی
دیدن هر صحنه‌ای حیرتم می‌انست و برخی با ذکر کردنش نبود علی‌الخصوص که در زیباترین کارهای
خیال نیز سرزمین بخت و طوفان از چشمه درافشان پنج گنج نظامی گنجی ای رنگ نقشبند کارخانه
بود و اگر کی بخوابم تا بلوهای مردود به آثار نظامی اوصاف کند چاره‌ای حُسن ندارد که خود
ابیات نظامی را به عنوان شهباز در مجلس ادبی بشاید پیرایشین همان شیرین است که خطای
شاعر سحرآمیز با بیان در وصف گفته است:

پری دختی پری بگذار مای	بدری منته صاحب کلاهی
شب افروزی چو قتاب جوانی	سینه‌اش چو پند کانی
کشیده قاتمی چو خنجر سیمین	دورگی بر سر تخت طلب بر
نمک در لبش در خنده پیوست	نمک شیرین نباشد در لبش
چشم آهوان آن چشمه شو	دهد شیر لکن آن بر خواب خوش

رخش نسیرین و لفس بوی نسیرین بش شیرین و ناش شیرین
 مهندس فکد کو هکن نیز همان فرما دست که چون کو بی قصر شیرین میا ؛
 در آمد کو هکن مانند کو به کرد آمد حلیق اُسگو به
 چو کد پیل از تبیری بلدی به مقدار دو پیش زور مندی
 یا هنگامی که در کلخ خسر و پروچون شیری پنجه در زمین میزند به بالای قامت پیل
 و گوهر در پایش میسیرند ؛

در آورده شمشاد چون کی گوهر فتاده در پی اش خلقی به انبو
 نه درخت نگه کرد و درخت جو شیران بخت که داند زمین سخت
 غم شیرین چنان ز دل بودش که پروای خود حیر و نبودش
 ملک فرمود تا بنواختندش به همه کامی شاری ساختنش
 ز پای آن پیل بالارشانند به در شل بالارشانند
 چو گوهر در دل پاکش کی بُد ز گوهر ز رو خاکش کی بُد
 درختین رُو یار پوی با امارت اسد محمد باقر قاسمیری نکته ای میع جلبت و بیکه
 که گفتنی است آن اینکه ؛

استاد برای سامی نگارگری همه موضوعی بخت اسناد و مدارک مربوط به موضوع آباد
 مطالعه کرده پس از آگاهی دست و کابل خیال دوری در عالم معنی و گنجد سایه زری در جهان
 صورت دل بسته آنچه که استعداد ذاتی و خیال هنرمندانش آفریده به زیباترین شکل ممکن
 روی کاغذ آورده است و اگر گاهی تغییراتی در اصل قصیده داده است بی حکمی بوده و عقل از او
 می پندید خاک که در تابو پیشین چشمه خمر پرو می خواسته در این سفر شناخته شود از چنگ
 سپاهیان و بی ترسند کلاه پادشاهی صوفی می دارد؟ استاد با حلاص تمام میگوید؛
 می دانم لیکن هیچ ممکن نیست بدین تنه را نشان بدهم که شاهزاده ای است در نهایت خیر و
 است طرح این موضوع از من جسته است و از من نیست است که هنرمندان به عایت اصالت این
 بنهند دروغ و کرافه در عالم همراه نیاید خاک که هم اکنون کتابی بسیار گران قیمت پست ترین
 کتاب فروشی دیده شود که یکی از غیبه ترین میان بوسان عمری در خلق آن صرف کرده است
 به زیباترین شکل ممکن ابیات شاهنامه در دو سیارم زده تا نامه امیست و توری در این کتاب
 پهلوانان و صحنه های شاهنامه ایافته است که غم بگیرد حتی چشم نگردد از تیر و تیر و صحنه های
 می شود که در دو سیار یوسفی و اوصاف که ده می گوید جامه نسی تن داشت و خود را سپاه گری
 لیکن چون می های بر صورتش سفید شد بود و پو سفیدی گفتند

وصف کرده می گوید جامه آهنی تن داشت و خود سیاه رنگ بود لیکن چون موی
 سر و صورتش سفید شد بود یوسفی گفت تا هنگامی که بارتسم و برویشود رستم؛
 دست را ن پای او را به ضربت شمشیر قطع می کند و بادوی می کشد آن پاریده سی
 و جگرهایش امید

برکت شبیهی چون شیری
 جهان پر ز پهنای بالای او
 سوزناک است که چون کوی سیاه
 از آتش ساعد ز آهن گواه
 ازو شد این چنین
 بر رسید کامد به تنگی شب
 بر آفت بر باران
 یکی تنغ تیرش برد بر میان
 ز نیروی رستم ز بالای او
 بریده بر آونخت با او به سم
 چو پیل بر زار و شیر دم
 در حالی که استاد نگار گری پیچ غمایتی همین صفحه و ن بونید به صورت گونیدی
 سیف موی چار دست و پاشیده به پشت انداخته در حالیکه رستم مشغول به کشتن
 اعضای اوست شاید این استاد میخ میزد دیوان کیانند کجایند که می چند زبان
 اساطیری میاموزند آزاد شوند؟

ناگفته ماند که همه صفحه های همان کتاب غم نگیرد و دیگر کنند است چنانکه در صفحه ای دیگر افراسیاب
 می گوید سیاوش را بریدید و در چشم همه در زنی شیخ سخت نماز آبکشید تا از خوش گیاه نروید کسی نیز
 کشتن او را نبیند تا سافانه همان است و در همان صفحه در خصوص افراسیاب اطرافیان او
 کما حق که دور او رفته اند جوانی باقیافه ای غیر ایرانی روی زمین انداخته جلا دی و گشت
 دو رخ بینی او فرو برده سرش را می بود باز به صورت یک گوسفند
 چه می شود کرد بازار این چنین کار کرم است و مخطوحت است و از م

هر چند زخم زده گوشه شان سرخ است زخم زخون جوشان
 چون بحر کنم کنارش پله مانده ز روی تلخ روی
 زخمی چو چرخ میخورم حست و زخنده چو شمع می شوم سست
 اما برعکس در آثار استاد آقامی در وقت رحلت محال بود محال است و نسکی موضوع
 یک اصل پی رفته شده است و نظر بر اینکه در نهایت پوزخالی بنزد خود و عارفان
 لطف معنی از عالمی دیگر به ارمان می آورد دوست هنرمندش با قلم خود و بیان بهر دور
 نگار رنگ و سایه نیز بنیده آثارش بی اختیار از جهان مادی بکنده می شود و با دیدن
 تصویر محزون در صحرا و در میانه دام و دود و یا قتل بسیار محرمانه و به دور از چشم عباد

و یاقل بسیار محله بود و راجع به عمارت دربار شاه عباس هم تماشاگری از
چشم قهره ای آب سرد می افتاد از مشاهده نکته های تاریک بدیع صحنه ها و رنگهای روشن و
مناسب آنها و صحنه ها گشت بهمان میماند به یقین می فهمید که این پدیده ها ناخودگاه
اشیا از عالمی دیگر آمده است استعداد نبوغ و آگاهی هنرمند در خلق آفرینش آنها نقش
آگاهانه است چنانکه فرماد کوکلن نخسته شوم بداندیشانه خسرو پوزیر بکندن کو
ن آغاز نقش شیرین شبید و خسرو پوزیر برنامی میسون می نگارد، زمانی فی سیر
کثیرین با حسنای شیردین می میروند و به شیرش میکنند؛

سکلب داشت خود ساز می
به پیش داد کین بیا و گیس
شد شیر از کف شیرین چون
به شیرینی چه گویم چون شکر خود
چو عاشق مست گشت از جام قبی
ز مجلس غم فتن کرد دستی
نظامی گنجی میگوید: گلگون اسب شیرین از روز انجمن دربارانی میگردید و از
شیرین از زر کشیدن گنجی اسب از کوهر چمن شیرین کشیدن و از زر پوزیر و از
شیرین از خطر دید اسب شیرین یکجا بر گردن گنجی و تانویی به قصرین
چنین گویند کاسب با در قار سقط شد زیر آن گنج کسب بار

چو عاشق دیدگان معشوق چالا نه خواهد فت اوز باد بر خا
 بگردن اسب را با شورش ز جابر داشت آب آن کج دکارش
 همین خطه و همین صحنه، توجه است ساد نقاش را به خود جلب میکند او نهقه ها و ماهاها
 و دازی عسکر آرزوی خود را رایگان بروی کاغذ میبرد و صحنه ای می آراید که
 دینش نیست نهانی و گریه چکونه میوان وصف کرده که شش موی بیرون نیجه از زیر شمشیر
 فقی شش ششم بند زاری گیرد و همان نیز با موهای هم بافته و از دست و دقایق
 می شود و سلوم می گردد موی شیرین بگشلی تر و تازه و امیحه آب طراوت رنگ
 بر موی نیجه از هفت رویی سخن میگوید و شش زده می خواهد اما بخاری پاک از خاک
 - چون پدهای از لفظ بازی - بروی موی شش زده است

من با خود می اندیشم اگر چه این کار آگاهانه و باحد و دوزی کار است و چشم هنرمند است
 لیکن در همان حال و حیال و اتصال معنوی است که از دهن هنرمند بیخیزد که ای
 هنرمند چنین باید اووی چنان میکند که "او" می گوید مایان چاشمه را است و می بینم
 خود پرورده رازی است که برای ما شش ساخته است درست همانند شعر و شش چرخ
 پرده رازی که سخن پرور است سایای از سایه معمیری است

این دو نظر محکم یک دستند آن همه مغفله ندگر پوستند
 هر رطبی که رسد آن جان بود آن بر طرب پاره ای از جان بود
 آقای آقامیری پیش در باره حاسبه و اساطیر ایرانی شاهنامه نابلهای گنجین
 بجای خدای کرده است که در پانز ۱۳۶۹ بناسبت برگذاشت هزاره فدوی از روی
 انتشارت سرش داده هر نسخه چاپ و نشر شد است نشری هم مجسمه بعنوان
 کتابهای نیایا تو تنب از اساد آقامیری چاکبکستی و در آفرینش آثار پهلوانی
 و حماسی بیان کند و صورت وقت نظر در روش اندیشه شیوه کار است و معلوم
 میگردد ایشان پدیده ای تاریخی از دیدگی خاص ربی میکنند جهان بینی گامای
 نسبت موضوعات گوناگون دارند چنانکه در و نابلهای گشتن سهراب مستقیم
 افتادن رستم در چاه برادر شغاد را پیش گذاشته به پیچش کار و بدی می شود که فرنگ
 اسلامی و تسانی در اندرون نبرند تسیه ی گیتی از
 فمن یعیل مثقال ذره خیر اریه من یعیل مثقال ذره شر اریه

«الزلزله آیات ۷، ۸»

و یا از دیدگاهی دیگر شخصیت رستم از پرسوال میرد به جاده ای غم انگیز گویای دیگر می کند

خواندیم در دو کفه اُسطوره
نیرنگ با حاسب برابر بود
سهراب را به جلد تمین گشت
چاه افکنش شغاف برادر بود

چاکبستی استاد قاسمی در خلق تابلوهای هلوپانی بی‌کنیه‌ای نیست که زیبایی
رینه کارینش را سرشناسان جهان ساعتها زیر ذره بین می‌گذارند یا باب لطفش
در روی می‌گنجد سایه‌های پی‌سبز و آن انگیزه جز این نیست که محمد باقر قاسمی خود
یکی از علوانان نام‌مان است که در سال ۱۳۲۹ شمسی در روستای حسن‌آباد کرج
از تبار چاربنیان آمده از سه سالگی در تهران می‌بوده از همان دوران که دینی
درش پرورش یافته و مهارت در این رشته از روزهای بستانی از دوران
نوجوانی آغاز کرده پنج سال پیش در رشته کشتی می‌کوشید و بعد از آنجا طر معنویت و حیثیت
خاص در رشته تیرین کاراته علاقه مند شده است و اکنون در یک باشگاه است که در
کنار هنر کارگری و ورزش ادامه میدهد و در ده سالهای ۳-۱۳۵۱ عضو تیم
کاراته ایران زمین بوده و یک دوره نیز عنوان قهرمانی کشور را بدست آورده است
خود از اعضای کمیته فدراسیون کاراته جمهوری اسلامی ایران است و پسر
شش‌ساله‌اش آقای مازی مو تو تخت وزیر کشور پرنس
و ادو کای ژاپن امضا کرده اند

آنچه در عالم درش ز زندگی پهلوانی برای این نهرمند تیار می‌شد داشتن قلب پاک
و روحیه پهلوانی اوست که اگر کسی از نزدیک با وی آشنا شود از تقوی پارسیانی دید
کلام مکتب فوت ایشان چری نمیداد

بسیار سعادتمند قبل از دل است مباد کس که دین نکت شک یابد
شان اوی این گهر رسد مرا که چند سال جان خدمت شعیب کند
مرا آنکه گشتن شرم یکدین چه باید کرد یا عیالست گوشه ای می‌گفتم لب آنخن
می‌بسم که حیف استم منبر بسم لب بستم یا عیالست شهری می بودم وصف نصبا
در چند بیت بازمی بسم که بسم خزان نذر نم که بسمین ایران ادگاه عارفان
و نهرندان است نهرندان عارفان:

بازم از پرده بر آرد عریب	بر نفس این پده چاکت قریب
کین همه اسرار درین پرده است	دست تصرفت لم اینجا است
مسله از مرسله زیبا است	رشته دلچسب که دین گوهر است
تغیر از غنچه تری می‌بست	بر دم این باغ بری می‌بست
طایفه از طایفه زکریا کند	راهبندان کرپس یکدیگر کند

عقل شرف جز به معانی نداد قدر به سپیری و جوانی نداد
 استاد آقائیری پس از اخذ سلیم ادبی دوره لیسانس نقاشی و در دانشکده هنرهای
 تربیتی دانشگاه هنر فعلی به پایان دهه پس در سال ۱۳۵۵ مدت یکسال گذشت
 رفت و در دانشگاه سائیتون تحصیل در رشته هنر توفیق یافته است و از سوی شورای عالی
 فرهنگ هنر تیز دریافت مدرک درجه یک هنر دکتری نایل آمده است
 تاکنون با دسترصد تابلو و اثری نظیر جابو دانه در اغلب نمایشگاههای هنری
 جهان ایران شرکت داشته است و نزدیک پنجاه نمایشگاه در داخل و خارج کشور گشود
 و در بیشتر نمایشگاههای اروپا و آمریکا و کانادا توفیقاتی بدست آورده است
 و در نمایشگاه جهانی انجمن دریافت اول طلا برنده اول شده است
 آقای محمد باقر آقائیری یک هنرمند سنت گراست و به یاد و تحصيلات کلاسیک
 رائج می نمود در کمال ماهر استادان فن و عالمان معانی هنری و اثرات مسلم
 جهان علم و هنرمندی اند و با انهمه کار و ورش و ممارست و خلوص و هنری یک مجاز
 کسب فیض و آگاهی از جهان علمی و هنر چنان کسب نموده اند که افتخار طلسمی از دانشگاه هنری
 زیبای دانشگاه تهران دارد و در دوز کار شناسی رشد و رشته گرافیک ارتباط بصو

تحصیل میکنید این دست را بعنوان میان نامه میسن دره تدوین کج دست ؟
 اگرچه جاودانه ترین آثار آقا میری در زمینه های نگارگری ، نقاشی مینیاتور ، و مد
 زبان و عام خاص است لیکن این نثرمندست گرامر و مورد طراحی قالی و کاشی و ش
 پارچه و تابلوهای گل مرغ نیست اثری بدیع خلق ده دست و این نظیر اصالت نثری
 ایران اسلامی پیش چشم دارد رسالت و مسئولیت ملی و مدنی خود را عتقاد میکند
 و از همین جهت است که با ابداع موضوع و نوآوریها در رنگ و سازه شکل گز
 پای از دایره دست و اصالت نثر نمی نهد هم کارهایش از نثر اصل ایرانی و آثار
 دستی مایه ملی است و نقش میسرید ؟

به نظر من کار تحقیقی آقا میری در موضوع بسیار جالب و بدیع و پهلوان و پهلوانی
 ارتباط با نگارگری ضمن داشتن قدر علمی و هنری ، از این جهت است که اخلاقی نیز خود را
 است که هر خواننده پژوهنده ای بی اختیار مجذوب مردمان و خوبیهای پهلوانی
 اهل فتوت و داندگان و و باز می شود و با نثر هیکل جو افردی و گویا الهامی در
 باستانی از نزدیک آشنایی گردد و پیران امیرنومنان علی و همراهان و همروا
 پوریای ملی را می شناسد به تقدس مکر بند پهلوانی و معنی :

« اِنْ اَكْرَمُ عِنْدَ اللّٰهِ تَقْوٰیكُمْ »

پنی می بود که توجیه و شرح طرح اینم خم های جوهری تکیه بر قوت در عالم پهلوانی
جای جای این دفتر خود نمایانگر روح بزرگ این پهلوان هنرمند نگارگر زورمند است
نماندوی آشنایان پوه فری شنی گوش نامحرم نباشد بی پیغام سرش

در حیرت عشق توان دَم دار گشت
را که آنجا حبله اعضا چشم باید بود و گوش

در خانه صمن از روی سادات و سادات بی این هنرمند ایل ایرانی ناگزیر از گفتن این حقیقت
بسم که می خواهم بر این دستمندی بوسه بزنم تا تجربه کاری آقای آقامیری در کار
نویسندگی با همه نقص و ضعف های آن بخی بگویم لیکن در این نخستین بکتاب پهلوانکاری
این تحقیق آنچنان مرا خود بی خود کرد و اختیارم از دست رفت که ساعتی بگفتم زده در صورت
پهلوان تخی خیره ماندم و خطاطی را به خاطر آوردم که تلاش هنرمند خود را بر سر نگار
می گذاشته در درون خج و با عالمی از غم و در دست بگریبان بوده است پهلوان تخی با آن
بازوان تیرگی و دکن کشید و سینه پهن و کمزور زید پشت بر زمین نخورد
سخت و سرفراز ایستاده لیکن فقط نیم دقیقه نگاه در اعاق چشان پهلوان بنیاد را چنان

آشفته و پریشان می کند که غمی اهد به بختی زندگی تنهی شیرین بگرید؛ و چشم سیه و مظلوم
 تنهی همانک باد و لب به هم دوخته و خاموش سارا و سرنوشت ملی را به شعر و ننگ غم
 می پسندید و زبان از نوک کلک سحر فزین یک کار گیرانی با حس بر بی
 کانی یزد و من پس نمیدانم این غم جانگاه زینیه گچی م این هنرمند گاه به جاسته و با
 شسته است و یا پیش در مردم چنان پهلوان تنهی آینه دشته است همین باید از پهلوان
 عزیز و کمالش پای پسید که هنوز زنده است و عمری پیش در سنگ پای تنهی آینه است
 شده و هم خرد و پشیمان بکشته است

اگر تیر باشد که در باره تار تار آه می بخت و دوری نشیند آری اکتبانی و می
 باید ولیکن گفتن این نکته ضروری بینماید که آثار انیسری تنه سنگ و شکل و سایه و تصویر
 بلکه انیمه فزوده بر معنایی است که در دل پاک هنرمند پدید می آید. و اسلام

روحی خست و کمال و هنر و این پاک
 حافظ از معتقدان است که اعی درش
 لاجرم همهت پاکان و عالم ما است
 زانکه بخشایش بس روح مکرر است

گوهر دشت کج شنبه ۲۴ / آذر ماه ۱۳۷۵
 دکتر بهر ز روی